

بیا ضیال کنسم بیاد رفت بکارم

نظم

بیا ضیال کنسم

که مال ای حیوانی در این بیان نبود  
که عمر ما هم در ریج انتظار ترقیت  
که آن درخت که با آرزو پیرو دردم  
ز آنکه و فزون دل خوی آب دادیمش  
نهاده بی نمرش در خور حیوانه بیور  
و خفگی گشت و سگت

سگت آبلخ برین وارده

ناگوار برین ...

هنوز در دل ما عشق و زور در دست است  
بیاد رفت بکارم بیاد اول زمین  
درخت کاشتن آینه پاک زرد است  
بیاد رفت بکارم  
درخت جهد و امید

بدون آنکه پیوستم بر لب  
می بگویند دید  
و میوه ای که بیار آورد که خواهد دید

ناگوار